



بیگانہ آشا | ہمیں حلالی



پس عکس‌ها نادآور بصاویر برانگنده‌ای هستند که در دهم به هم پیچیده‌اند تا نگاه به آنها انگار خاطراتی که نازنه‌ناره شده‌اند، ناگهان در صفحه‌ای بزرگ، تبدیل به خاطره‌ای به هم پیوسته می‌شوند که نادآور زندگی ما مردی است که دوست، همسفر، همکار و راهمانم بود آن تصویرها هر یک حتمی بهمان و گاه فضا‌ی نامم در دل دارند حتمی بهمان که معمولاً کسی به آن بوجهی نمی‌کند تا اصلاً نمی‌شد

همس، تماس‌گر را دعوت به دیدن واقعیت زندگی، فقر و بی‌ساری، طبع و ریایی، مرگ، مهر و مهر می‌کند او همیشه وفادار به عکاسی مسند و سان دادن واقعیت بود

همس نه واقعیت سحر و حسن حنگ روسای بی‌نابند او بواسط این واقعیت را به خوبی با فاصله و بدون دخالته شخصی به معرض نمایش نگذارد و داوری را به سنده واگذارد

او شاهد واقعیت‌های احسان‌ناپذیر دوران تاریخی‌ای بود که در آن زندگی می‌کرد و من شاهد نار سسگس آن بر روح و روان صدای ناله‌هاست در حوات از کانس‌های حبه و حنگ و بهمان کردن آن درد درونی ما سوچی و خیال‌پردازی و عسی به سادگی و ریایی در ساداری ما به حبر می‌افکند

این دوگانگی در کار، برکت کردن سوچی بلخ حصف ما حال‌پردازی، نادره‌ری بود که مرهم دردهای دروس کرده بود او گذرا بودن زندگی را بدرقه بود و همسه می‌گفت مرگ از هر حبر نه من بردیک‌تر است

به حرات می‌بواسم بگویم که این ریایی ساسی و درگیری دوگانه بحل و واقعیت، همسه در کارهاست وجود داشت.

از طریق این بصاویر می‌توان ردای نک عکاس برکار و حسگی‌ناپذیر را دنبال کرد که ما حرات و سور عاسفانه‌ای به حرفه‌اس مهر می‌ورزند

همس همسه ما سور و همچان عکاسی می‌کرد در سفرها را همه رودر به ما بود و ما ماهیگران به درنا می‌رفت و تا دیر وقت سب نای فضا‌های آنها می‌سسب رودآسا بود و دعوت سخاوتمندانه‌سان به دوستی را ما حوسحالی قبول می‌کرد

همس راهمایی دل‌سور و معلمی ما حوصله و بر محبت برای ساگرداس بود آنها او را دوست و یکی از خودسان می‌پنداستند او از موفقت‌های آنها ساد و به وجودسان افحار می‌کرد